

پیشینه مسئله کرد و آذربایجان از صفویه تا حال

چه کردها و چه هم مسلکان آریایی؟ آنها تاکنون نتوانسته اند از منشا هویت؟ و پیدایش کردها چیز دقیق و علمی بدست آورند. با طرح شعارهایی همچون کرد ها آریایی؟ و ایرانی ترین ایرانیها؟ هستند خواسته اند بنا به منافع سیاسی خود کرد ها را ایرانی جلوه داده و از شدت شورش های آنها بکاهند و یا بدینوسیله از آنان متحدی برای خود در مقابل ترک ها بسازند. زمانی آنها را به گوتی، لولوبی، کاسی؟، نایری، میتانی، سوباری، مانایی؟، اورارتو، نسبت داده اند و زمانی آنها را با قبایل هند و اروپایی؟ پیوند زده اند. اکنون معلوم شده ملل فوق یا بکلی متفاوت از کرد ها بوده و یا از اقوام و ملل پروترک می باشند. مطلب زیر را یکی از سایت های کرد در مورد نژاد(هویت) کرد؟ ذکر می کند:

البته تا کنون هیچ مورخی نتوانسته تاریخ دقیق حضور کردها را در سرزمینهایی که هم اکنون سکونت دارند و قبلا ساکن بوده اند را مشخص کند چرا که این گونه مینماید که کردها خیلی قبل تر از آنکه بشود تاریخ را پشتوانه قرار داد در این سرزمینها سکونت داشته اند و چون قبایلی قدرتمند بوده اند بیش از آنکه با نام کرد شناخته شوند با نام قبایلشان که در بالا اشاره شد معروف گشته اند. دلیل اثبات این ادعا همین بس که کردها هم اکنون نیز به نام قبایل و پیشینه خودشان بیشتر مفتخرند تا سرزمینی واحد.

خوب حتی اگر خواننده حرفه ای تاریخ نیز نباشیم به سست بودن این ادعا می توانیم یقین حاصل کنیم. اخیرا برخی آقایان کرد خود را به ماد ها نسبت می دهند. این نیز یاوه ای بیش نیست. طبق نوشته هرودوت و منابع کهن آشوری و یونانی در مجموع معلوم می گردد که سه طایفه از شش طایفه تشکیل دهنده اتحاد مادی یعنی بوسیان، ستروخاتیان و بودیان بوده و سه طایفه مادی دیگر عبارت بوده اند از آریزانتیان و مغها و سرانجام پارتاکانیان. هیچکدام از اینها هیچ ربطی به کردها ندارند.

پس منشا واقعی کردها کدام است؟

به نظر میرسد بعد از مهاجرت ارمنی ها از بالکان ها به محدوده سوریه کنونی و امتزاج آن ها با آشوریان به مدت 1500 سال امپراطوری آشور بلای جان ملل منطقه شده بود. این قوم وحشی بر خلاف تبلیغاتی که مورخان عمدتاً یهودی غربی به راه انداخته اند نه بنا کنندگان تمدن بلکه نابود کنندگان حرفه ای تمدن بشری بوده اند. بارها به آذربایجان فعلی که محل سکونت اجداد ما بوده هجوم آورده و وارد و خارج شده اند و همینطور بارها به بابل هجوم بردند. تمدن عظیم بشری سومر را نابود کردند. باعث زحمت کاسسی ها، عیلامیها و تمدن شوش بوده اند. نهایتاً با اتحاد ماد (از اجداد ترک های کنونی) و امپراطوری بابل حکومت آشور به کلی منحل گردیده و دیگر قابلیت ایجاد دولت را بدست نیاورد. جماعتی از آنان به عنوان اسیر به آذربایجان و قسمتی دیگر در آناتولی ساکن شدند و برخی نیز در عراق کنونی باقی مانده اند. (نوادگان همین ها بودند که اواخر قرن نوزده آن فجایع عظیم بشری را در آذربایجان و آنادولی به همراه آرامنه بوجود آوردند). در اثر این شکست آرامنه نیز به سرنوشت آنها دچار شدند و در ایران فعلی، هند و عثمانی پراکنده شدند. ما بقی در اثر امتزاج با قبایل هند و اروپایی که به فلات ایران آمده بودند تغییر ماهیت داده و پایه کرد های فعلی را گذاشتند. بنابراین کردها در منطقه بعد از ترک ها، آرامنه، آشوری ها و قبایل فارس بوجود آمده و اساساً ملت جدیدی هستند. در طول تاریخ نتوانسته اند هیچ دولت بزرگ و ماندگاری بر پا کنند به جز چند خان نشین که به فوریت از طرف همسایگان سرکوب شده اند. ماهیت معیشت آنان نیز بر پایه دامداری و جنگ و راه زنی بوده به همین سبب است که در تالاریخ به نام دانشمند یا شاعر و یا معمار و سر سلسله و برپاکننده دولتی از میان کردها برنمیخوریم. موسیقی آنها چیزی شبیه موسیقی فارس ها و زبانشان لهجه ای از فارسی است. رقص آن ها نیز تماماً شبیه رقص آشوری ها است. لباس ملی کردی کاملاً شبیه لباس آشوری ها است با مختصری فرق در شلوار و دستاری که به سر می بندند.



Urmia district - Assyrian guard - Period World War I

کرد و آسوري در کنار هم - رومیه جنگ اول جهانی

شاهد زنده قرابت هویت کرد و آشوري نوشته اي از يك سايت كردي است که به تشریح پیدایش حزب دمکرات کردستان در ساوج بولاق (مهاباد) به سال 1321 می پردازد:

در بیست و پنجم شهریور ۱۳۲۱ شمسی گروهی کوچک از مردان برخاسته از گروه-های میانی شهر مهاباد (ساوج بولاق)، جمعیت «کوم-له-ی ژیانی کرد» را پایه-گذاری کردند. «کوم-له» به معنای توده، حزب یا کمیته و «ژیان» به معنای زندگی، زیستن یا حیات. و «کوم-له-ی ژیانی کرد» یعنی کمیته یا جمعیت تجدید حیات کرد.

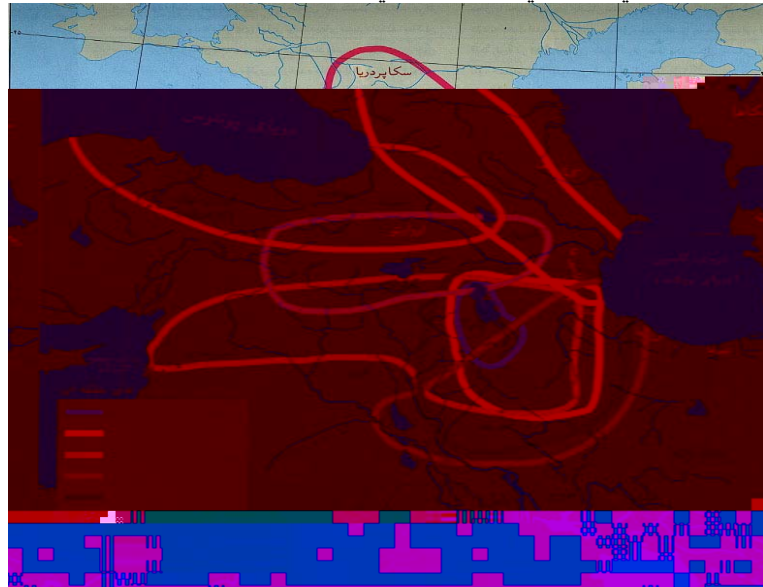
اساس پذیرفته شدن در جمعیت «ک ژ.ک» بر «کرد بودن بنا نهاده شده بود، به- همین دلیل اکراد شیعه، علی اللهی، آشوری-ها و مسیحی-ها که از نظر ریشه ملی به اکراد می- پیوستند در این جمعیت یافت می شدند

پژوهشگر تاریخ جمهوری مهاباد (ساوج بولاق)، آرچی روزولت می نویسد: «سرشت کوم-له بسیار ملی بود و عضویت در آن محدود به کسانی بود که از پدر و مادر کرد باشند. تنها استثناء این قاعده کسانی بودند که مادرشان آشوری بود. یک مثال دیگر: هنگامی که مارشیمون رهبر مذهبی آشوریه در سال 1917 در سالماس ساکن بود جهت اتحاد با اکراد به سیمینقو نامه می نویسد چنین می گوید:

ما و شما از يك تبار هستيم آنچه باعث جدایی ما و شما شده کیشي است که پذیرفته ایم.

به این ترتیب کاملاً معلوم است که اکراد دنباله آشوري ها هستند. آن چیزی که مورخان یهودی غربی به عمد از کنار آن گذشته اند . اکنون آنچه در میان مسیحیان آشوري و ارمنی و اکراد در افواه عموم جاری است و من به کرات از زبان اینان در اورمو شنیده ام چنین است که آشوري ها و کردها برادران ناتنی و کردها پسر عمو های ناتنی ارمنه هستند.

نقشه زیر موقعیت آشور در تاریخ باستان را نشان می دهد که دقیقاً مبتنی بر خواست گاه اکراد در سرزمینی میان سوریه و عراق کنونی و قسمتی از ترکیه فعلی است.



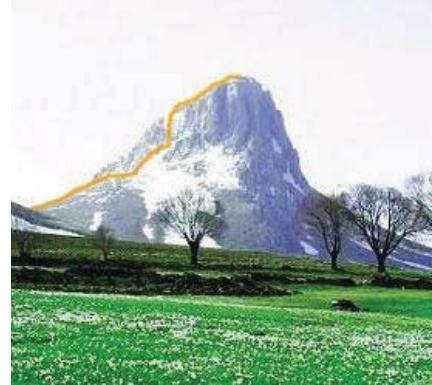
پس اکراد کی و چگونه به آذربایجان (غربی) وارد شده اند؟

سابقه حضور اکراد در آذربایجان بسیار جدید می باشد. بنا به نوشته یک سیاح ایتالیایی بنام وینچنتو دالساندری که در زمان شاه طهماسب صفوی شاهد جریان امور در آذربایجان بوده است بنا بدستور سلطان صفوی روستاهای واقع در دو سوی مرز ایران و عثمانی به مسافت ۶روز راه ویران شدند. (زمین سوخته) و هر دژی در آن سامان تخریب شد. تا عثمانیان رغبتی به تصرف آن حدود نداشته باشند. به جرات می توان گفت تا عصر شاه عباس اول در ناحیه غرب آذربایجان کشت و زرع صورت نمی گرفت. در این زمان به دستور شاه عباس اول ایل افشار وارد جلگه اورمو شدند و در اندک مدتی غرب و جنوب دریاچه اورمو را تبدیل به زمین بهشت آسا کردند. در این دوره صدها حکیم ،ادیب ، منجم ، طبیب ، شاعر و اساتید علوم در کنار رزم آوران افشار به پا خواستند.

مکریان یک نام جعلی است:

از حدود جیغاتی (زرینه رود) تا خانا (پیرانشهر) 400پارچه آبادی بنام ترغای مشهور بوده است. (این منطقه را اکنون مکریان می گویند که کاملاً جدید و جعلی است). نام کوه ترغه یا ترغای که هزار (دکتر شرف کندی دبیر کل سابق حزب دمکرات کردستان) آن را به وصف کشیده یادگار همین واژه تاریخی است. واژه بوکان نیز نه یک واژه کردی که نام یکی از سرداران مغول می باشد! همینطور دهات مابین بوکان و بانه بنام محال قباغ(قباغ) کندی مشهور بوده است . که حتی هم اکنون پسوند نام فامیل بسیاری از اکراد در بانه ؛ بوکان و ساوج بولاق (مهاباد کنونی) می باشد. همچنین اسامی

سولدوز ؛ صابین و صد ها قریه و روستا در حوزه ساووج بولاق(مهباد) بوکان بر همین روال می باشد. اکنون در آکادمیهای غربی شاخه های نوینی به نام های توپونیمی ؛ کلیومتریکی و دیاسپورا باز شده که به این مسایل می پردازد.



ترغه یا ترغای کوهی که شرفکندي برایش منزومه ساخته است توضیح: ترغای به معنای شانه بسر (هدهد) می باشد. گفتنی است نام پدر و لقب امیر تیمور و الغ بیگ(بانی رصد خانه سمرقند) ترغای بوده است

(بعد از سقوط اصفهان بدست افغان ها تا ظهور نادر و نبرد های کریمخان زند با آزاد خان افغان و خصوصاً بعد از سیزده سال جنگ با روسیه و کوچاندن ارمنه به ایروان در این زمان که باعث تخریب روستاهای خوی شد. نام تاریخی ارمنستان فعلی چوققور سعد می باشد و هیچ دولت ارمنی در این حدود وجود نداشته است. در تاریخ ذکر شده اولین گروه های ارمنی به ارمنستان کنونی وارد شده و در زمان اشغال قفقاز توسط روسها بنای دولت ارمنی ریخته شده و در زمان استالین قره باغ کوهستانی تبدیل به محلی برای منازعات آینده و کانون بحران برای آینده میشود که با الحاق زنگه زور به ارمنستان و بسته شدن راه نخجوان به باکو به اوج خود می رسد. باید به اشتباه تاریخی جمهوری آذربایجان در بخشیدن ایروان به ارمنستان نیز اشاره کرد که باعث این همه زحمت برای ملت ما شد.)

حوادث قیام شیخ عبیدالله کرد با دسیسه عثمانی و کوچاندن ایل بلباس از دیار بکیر(به مهباد) و طایفه شیکاک از حلب به (سالماس و اورمو، ایل جلابریه اطراف ماکو) و هرکی نیز از سوریه و ترکیه به مناطق مرزی ایران و عثمانی کوچانده شده اند ، ورود جیلوها به غرب آذربایجان و بلوای ایسماییل سمیتقو(ایل شیکاک) که همراه با خشک سالیها و قحطی های ناگوار بود سبب اضمحلال فرهنگ و دانش و تولید علم در آذربایجان غربی شد.

بنا بر این همانگونه که تاریخ شهادت میدهد تا ظهور صفویه در ایران و شروع جنگ های عثمانی و ایران و سرزمین های سوخته شاه طهماسب هیچ اثری از کرد ها در آذربایجان به چشم نمیخورد. اولین تصادم این قوم با ترکان آذربایجانی مربوط به زمان شاه عباس می باشد که محافظت از آذربایجان را به افشار می سپارد و کرد ها در نزدیکی سالماس در محدوده بین خان تختی تا سالماس در جلگه همواری که در این منطقه وجود دارد راه افشار را می بندند که سپاهیان افشار درس فراموش نشدنی به اینان می دهند. این جلگه هم اکنون معروف به "کورد قیران دوزی" یعنی جایی که کردها تارو مار شدند می باشد. یعنی چیزی در حدود 250سال از سکونت اکراد در آذربایجان غربی نمی گذرد.

افسانه پردازی باستان شناسان غربی:

هانری فیلد ، پولاک ، لرد کورزن و راولینستون همه گویی از روی دست یکدیگر تقلب کرده باشند بدون هیچ سند و مدرکی کردها و لر ها را از يك منشا دانسته اند؟! در حالیکه اسناد و مدارک باستان شناسی تایید می کنند که لر ها باقی مانده کاسسی ها هستند. حتی کورزن کردها را به بختیاری ها پیوند میزند در حالیکه هر بیسواد تاریخ خوانی میداند که بختیاری ها باقی مانده تمدن انزان یا انشاب می باشند و ربطی به کرد ها ندارند. همه این آسمان به ریسمان دوختن ها برای این است که کردها را آریایی؟ قلم داد کنند و پایه ای برای قوم موهوم آریایی؟ بسازند.

حتی داستانسرایبی و خلق ملتی جدید را تا جایی رسانده اند که زیر دستان شوونیست آنها همچون یوردشاهیان در کتاب تبار شناسی ملی به عمد قوتتی ها را کونتتی تلفظ کرده و میگوید شاید هم این نام کورتتی یا کوردی باشد. یعنی يك کشف دیگر آریایی؟!، در حالیکه همه می دانند قوتتی ها سابیر ها و هوتی ها همه اقوام پروترک و در بنیه ماد کوچک بوده اند.

پیشینه مسئله کرد و آذربایجان از صفویه تا حال- دردرس شروع می شود

همانگونه که در مقدمه ذکر شد تا زمان جنگ های صفویه و عثمانی در تاریخ سیاسی و اتنیک ایران و خصوصاً آذربایجان عنصری به نام کرد وجود ندارد. بتدریج با گسترش جنگ بین این دو دولت ، دولتمردان عثمانی از کارت کرد بر علیه صفویه استفاده می کنند. تاریخ عالم آرای عباسی برای اولین بار از کرد چنین یاد می کند:

در زمان شاه طهماسب اول دولت عثمانی به آذربایجان تجاوز نموده و شهرهای خوی و سالماس و اورمو را تصرف کرد. شاه محمد بیگ نامی از اکراد را حکمران این منطقه نمود. امیر بیگ از زیر دستان همین فرد با عمر بیگ متحد و از اطاعت شاه محمد سرپیچی می کند و در جنگ پیش آمده دست امیر بیگ قطع و از آن روز به امیر بیگ چلاق

کشی چوققور سعشبولخیشوینیخدا چققوقونخووقبلوونخووقشترقییوچیحیحس او(ایروان

اس به پاس خیانت وی به عثمانی امارت اشنویه تا نزدیکی اورمو را به وی داده و دستي از طلا

برای وی می سازد. به همین علت کردها وی را امیر دست طلا هم لقب داده اند. سپس به عادت مالوف کردها، دوباره به فکر خیانت افتاده و این بار به فکر تصرف آذربایجان می افتد. با تحکیم قلعه دوم دوم (دم دم) یا جمجم دست به تمرد زده و اکراد را از عثمانی به طور قاجاق و پراکنده وارد اراضی آذربایجان می کند. از جمله ایل جلالی و ابدال از طایفه مکرری را بدور خود جمع می کند. جریان امر در اردبیل به سمع شاه عباس رسیده و وی حاتم بیگ اردوبادی را اعزام اورمو کرده و فتنه را خاموش می کند.



جنگ دوم جمجم:

امیر بیگ از قلعه فرار میکند. اما پس از 6 سال به سبب برگشت اردوی شاهی و غفلت قبان خان مقدم (همانکه حدود اشنویه تا بوکان به نام وی قباغ یا قباغ کندي نامیده میشود) و خروج وی از قلعه به قصد شکار، دوباره قلعه به دست اکراد و این بار بدست الغ بیگ نامی می افتد. پیر بوداخان حاکم تبریز به کمک قبان خان آمده و الغ بیگ بر اثر انفجار باروت معدوم می شود.

جنگ سوم دوم دوم:

بعد از حکومت کلبعلی خان افشار در اورمو بار دیگر تمر خان پسر امیر بیگ چلاق قلعه را بدست آورده و شروع به ناامنی می کند. کلبعلی خان این بار قلعه را ویران و غائله را خاموش می کند.

ماجرای قلعه بنار و شهادت عسگر خان افشار:

در سال 273 هجری قمری امیر سلطان از احفاد امیر بیگ چلاق با تحریک افسران عثمانی مستقر در سنجاق نوچه وارد خاک آذربایجان میشود. این روزها مصادف با جنگ هرات می باشد. این شخص به استحکام قلعه بنار یا بنارک در منطقه صومالی اورمو پرداخته و در آنجا مستقر شده شروع به یاعی گری و راه زنی (عادت مالوف اکراد) می کند. حکومت اورومی سرتیپ شجاع افشار عسگر خان را مامور دفع فتنه می کند. ابتدا بعد از محاصره قلعه ترگور و فشار سخت بر یاغیان پروخان کرد با قرآن مجید به قصد پوزش از قلعه بیرون آمده و تسلیم می شود. سپس بلادرنگ دستور پیشروی داده به همراه سواران قره پاپاق در چمن دره گیز اردو می زند. روز دیگر قلعه بنار طی جنگ خونین سقوط می کند. و سلطان بیگ ملتسانه تسلیم می شود. روز بعد دم های صبح از مردانگی افشار سوءاستفاده نموده و هنگامی که عسگرخان سرتیپ مشغول نماز بود با خنجر آخته وی را می کشد. ملک منصور میرزا و نعمت اله میرزا وارد آلاچیق شده و آن خائن را در دم به قتل می رسانند.

به احترام ورود جسد بیجان عسگر خان افشار از دروازه هندو به اورمو، محله و نام دروازه هندو از آن روز به عسگرخان تغییر پیدا می کند. بازماندگان آن سردار رشید ترک در باغ سیاوش واقع در خیابان دانشکده فعلی به یاد وی مراسم سیاوشان بر پا می کنند

توجه: نیاپستی شهید عسگر خان افشار با عسگر خان عبدالملکی اولین سفیر قاجار در فرانسه، (آنکه فراماسونی را وارد ایران کرد) اشتباه گرفته شود.

پیشینه مسئله کرد و آذربایجان از صفویه تا حال- ماجرای شیخ عبدالله



شیخ عبیدالله پسر شیخ طه از دراویش نقشبندیه، هردو در میان قبایل کرد از نفوذ کلام عجیبی برخوردار بودند. در عصر محمد شاه قاجار برای جلب کردها و جلوگیری از عملیات آنها 5 قریه از قراء محال مرگور را به تیول شیخ طه دادند و همه ساله نیز به وی هدایا و مواجبی داده شد. شیخ عبیدالله پسر طه در روستای نوچه سکونت داشت و به آسانی به ایران رفت و آمد می نمود. در جنگ با روس متحد عثمانی شد و عثمانی به وی مقدار زیادی سلاح داد. همین امر باعث شد به فکر سلطنت ایران و توران بیفتد.

در کتاب کرد و کردستان هدف طغیان وی را که پس از انقلاب ترکیه جوان روی داد تحصیل استقلال برای کردستان ذکر شده است. کار طغیان در مناطق مرزی بدر از کشید و سرانجام با اتحاد ایران و عثمانی کردها ناگزیر به خروج از ایران و برگشت به عثمانی شدند. در این طغیان اورمو، بناب، مراغا و حتی تبریز به خطر افتادند. شیخ عبیدالله ابتدا به فلسطین و سپس به مکه تبعید شد. این طغیان برای آذربایجان گران تمام شد زیرا جعفر آغا شکاک برادر اسماعیل سمیتقو در جریان این طغیان کشته شد و سمیتقو این واقعه را همیشه علت طغیان خود ذکر میکرد.

شیوخ سمدیان یا شمذینان مدعی نسب از شیخ عبدالقادر گیلانی (1078-1166 هجری) بنیانگذار طریقت قادری بودند. حاج مخبر السلطنه هدایت یکی از علل طغیان عبیدالله را تحریک سلطان عبدالحمید میدانند. بی کفایتی احمد میرزا کشیکچی باشی حاکم سویوق بلاغ (ساووج بولاق) نیز باعث بالاگرفتن کار وی شد. اعلان جهاد عبیدالله با ساختن یک داستان عجیب شروع شد. وی اعلان کرد که پدرش را در خواب دیده و وی دستور داده ریشه را فضا می کند و بن بردارد. وی نیز خون و مال شیعه را بر کرد مباح کرد. اکنون نیز کردها مثلی دارند که مال عجم حلاله. مهاجمان ابتدا سویوق بلاغ (ساووج بولاق) و سپس قوشاچای (میان دو آب) را علیرغم مقاومت مردانه مردم تصرف می کنند. روز 26 شوال 1297 ه.ق در قوشاچای (میان دو آب) 800 ترک، 200 ارمنی و 50 یهودی قتل عام میشوند. بعد از غارت و قتل ملک کندي (ملکان) به بناب حمله ور میشوند. اهالی با راهنمایی ملا علی نامی که بعداً لقب سیف العلماء میگیرد، مقاومت جانانه ای انجام میدهند و به این ترتیب شهر از شر اشرار در امان می ماند. در این بین شاهسون به سویوق بلاغ (ساووج بولاق) حمله کرده و آنجا را باز پس می گیرند.



جمعی از صاحب منصبان قره پاپاق

حمله به اورمو

17 ذیقعه 1297 ه. ق. محمد سعید از خلفای شیخ عبیدالله با 4000 سوار به شهر هجوم می آورد. اقبال السلطنه در قریه بدلیو جلوی او را میگیرد و تعدادی از طرفین هلاک میشوند. اما توپ های اردوی او مو به دست کردها می افتد. در این بین 6 ده ارمنی را قتل عام می کند. جنگ بیرون شهر ادامه داشته که یکی از روسای عشایر بلاد دفاع بودن شهر را به عبیدالله اطلاع میدهد. شیخ با 12000 نفر به شهر از طرف روستای سیر حمله میکند. بزرگان شهر به لطایف الحیل دو روز وی را بیرون شهر مشغول می کنند تا اقبال الدوله خود را به شهر می رساند. اقبال الدوله طی پیامی به شیخ می گوید: مردم اینجا شیران بیشه نبرد و جانستان میدان ستیزند و نمی شود با آنها شوخی کرد ... به او بگویند که عنقارا بلند است آشیانه ... در تاریخ ذکر شده که شیخ در شب 18 ذیقعه 1297 با 30000 نفر به محاصره شهر پرداخته و هجوم را آغاز می کند. روز بعد هنگام سپیده دم دین انبوه کشته های مهاجمان روحیه مردم را صد چندان می کند. در این جنگ حتی زنان نیز به همراه مردان از شهر به دفاع برخاستند. روزهای بعد اکراد با تهوری عجیب جنگ دوم را شروع و موفق شدند از سمت فوج خوی راه نفوذ پیدا کنند اما مدافعان علی گویان با شجاعتی غیر قابل باور حمله کرده و 2500 نفر از اکراد را بی جان می کنند. روز 21 ذیقعه شیخ برای سومین بار دست به حمله میزند. امروز نیز مدافعان پروز میشوند. روز 24 ذیقعه بار دیگر شیخ به شهر هجوم می آورد ولی علیرغم کشته های بسیار از مدافعین از جمله محمد امین بیگ توچی باشی تا باغ دلگشا (نزدیک میدان ایالت فعلی) پیش می آیند ولی مدافعین آنان را عقب میزنند. بعد از این شکست ها دوباره شیخ خواب میبیند و جای کشته های اکراد را بهشت تعیین کرده ردای سبز می پوشد و با خواندن ورد و اذکار و دمیدن آن به سوی شهر مهاجمان را به حمله تشجیع می کند و دوباره جنگ شروع میشود. روز 29 ذیقعه سپاه سردار ماکو از سمت شمال و قلعه اسماعیل آغا به کمک اورمو آمده و شکست سختی به اکراد می کند. شیخ عبیدالله به تلافی روستای عسگر آباد را قتل عام می کند. در اینجا یک واقعه بسیار ناراحت کننده را بایستی ذکر کنم تیمور پاشا خان (سردار ماکو) چون با شجاع الدوله و اقبال الدوله مالکان عسگر آباد اختلاف داشته چشم بر قتل و نابودی این ده می بندد و علیرغم امکان به کمک اهالی نمی رود! شیخ در عقب نشینی تمام روستاهای سر راه را غارت می کند. شیخ به مرگور فراری میشود. در این بین باز هم یک واقعه دردناک روی می دهد، سردار ماکو به حکم عداوتی که با اقبال الدوله داشته دست سپاهیان را برای غارت اهالی باز می کند. نزدیک است که قیام عمومی اهالی اورمو اتفاق بیفتد که سردار ماکو به بهانه تعقیب شیخ به مرگور میرود و در آنجا نیز دست به غارت اهالی میزند. در این بین اقبال الدوله این مرد نیک و سردار کار آزموده به سبب بیماری به دیار باقی شتافته و شهر در عزایش یکسره عزادار میشود. یک بار دیگر به اثبات میرسد قوای مهاجم هرچه قدرتمند و مسلح باشند در صورت داشتن سرانی شجاع و کار آزموده، مدافعان می توانند آنان را دور سازند. کاری که سالها بعد در مقابل جیلوها و ارمنی انجام نشد. صد حیف و دریغ بر آن مردان و زنان دلاور اورمو. دکتر کاکران کنسول انگلیس در این وقایع نیز نقش بسیار مخرب به نفع اکراد داشت ولی در اثر متانت اهالی و بزرگان شهر مهاجمین طرفی نبسته و مجبور به فرار شدند.

پیشینه مسئله کرد و آذربایجان از صفویه تا حال-از جنگ دوم تا بعد از انقلاب



بعد از غائله سیمینقو اکراد برابر با جنگ دوم جهانی باز هم تعدیات و قتل و غارت های خود را از سر گرفتند و یک کرد سوریه ای به نام زرو خان بهادری در اطراف اورمو باز هم روش سیمینقو را پی گرفت ولیکن کار زیادی نتوانست انجام دهد و با خروج روس ها بتدریج قدرت او کم شده و منحل شد. دولت مللی آذربایجان توانست امنیت قابل قبولی را ایجاد بنماید. همزمان قاضی محمد نیز در ساووج بولاق (مهآباد) جمهوری مهآباد را اعلام نمود که بعد از حمله نیروهای دولتی وی و برادرش در ساووج بولاق اعدام شدند. اکراد تا انقلاب اسلامی تحرکی نداشتند تا اینکه بعد از انقلاب دوباره موج گسترده ترور و وحشت کرد دوباره شروع شد.

اکراد طبق عادت مالوف همیشه مایل به یاغی گری و ناامنی می باشند. این قوم عشق عجیبی به زن، سیگار و اسلحه دارد. شرایط پس از انقلاب بهترین فرصت بود تا گروه ها و احزاب مختلف کردی که دنباله روی اسماعیل سیمینقو می باشند با سپر گرفتن پشت گروه های چپ و با شعار فریبنده خودمختاری برای کردستان، دموکراسی برای ایران اهداف تجزیه طلبانه و ضد ملت ترک را سر گیرنده و فاجعه قتل عام و کشتار خانواده های سولدوز (نقده) اوج وحشیت آنان را نشان داد. طوطئه ای که با رشادت اهالی سولدوز و کمک جانانه اهالی اورمو و امام جمعه آگاه! و جسور آقای حسنی شکست خورد. با هم به مرور حوادث سی سال قبل می پردازیم:

حزب دموکرات کردها که اساسا حزبی مارکسیستی و لنینیستی بود، پس از انقلاب 57 بعنوان حزب سوسیال دموکرات با سیاستهای شدیدا ملی گرایانه و روشی مسلحانه به رهبری "دکتر عبدالرحمان قاسملو" وارد صحنه شد. در این هنگام حزب زحمتکشان کردها (کومله) نیز با افکار چپی و مائوئیستی که البته از ضعف ایدئولوژیک رنج میبرد و خود را پیشاهنگ پرولتاریای کردها می دانست، با خط مشی مسلحانه وارد جریانات سیاسی منطقه گردید. زمانیکه تنها 8 روز از عمر انقلاب 57 گذشته بود، در 30 بهمن 1357 اکراد پادگان ساووج بولاق (مهآباد) را غارت کردند. "غنی بلوریان" از اعضای اصلی حزب دموکرات که بدلیل اختلاف با خط مشی حزب دموکرات در سال 1359 به همراه گروه 7 نفری از این حزب جدا شدند در خاطراتش در "کتاب ناله کوک" (برگ سبز) می نویسد: ((دکتر قاسملو لحظه به لحظه با اشخاص مختلفی تماس می گرفت و نقشه اشغال پادگان را میکشید. نامبرده در این خصوص چیزی به من نمی گفت. من از کانال دیگری از کارهایش مطلع بودم. به او خبر دادم قبل از اینکه اتفاقی بیفتد بهتر است ما کردها در برابر دولت موقت بازرگان کاری نکنیم. اگر تو بر این امر اصرار داری که مساله کرد باید از طریق صلح آمیز حل شود، لازم است از این طریق حرکت کنیم. نامبرده گفت: آنجا (پادگان-ساووج بولاق-مهآباد) مرکز شر است باید جمع آوری گردد. بلوریان می نویسد پاسخ دادم: این حرف شما با تفکرات حزب مغایرت دارد اگر ما به صلح ایمان داریم و میخواهیم از طریق مسالمت آمیز مساله کرد را حل کنیم، نباید کاری کنیم که برای خود مشکل درست کنیم. غنی بلوریان می نویسد: روز 30 بهمن ساعت 11/20 همانروز پادگان ساووج بولاق (مهآباد) خلع سلاح شد.

اهمیت نوشته های بلوریان از این جهت است که چهره واقعی قاسملو و اهداف حقیقی حزب دموکرات کردها ایران را روشنتر می نمایند. قاسملو در آن مقطع زمانی حساس منطقه، رفتاری متجاوزکارانه از خود نشان داد و پادگان ساووج بولاق (مهآباد) را ریشه شر میدانند. در واقع او چون هدفش استیلا بر مناطق کردنشین و نیز غرب آذربایجان بود، پادگان ساووج بولاق (مهآباد) سدی محکم در برابر خواسته وی و حزب مطبوعه اش محسوب می شد همچنین امکان مسلح تر شدن اعضای حزب را ممکن می ساخت. در واقع خلع سلاح پادگان ساووج بولاق (مهآباد) مقدمه ای بود برای جریانات خونین پاوه، سنندج، سقر، پادگان جلدیان، جنگ سولدوز (نقده) و ... که البته ذکر همه آنها در حوصله این مقال نمی گنجد و ما به جنگ سولدوز (نقده) خواهیم پرداخت.

پس از جریانات پادگان ساووج بولاق (مهاباد) و درست یکماه پس از انقلاب 57، قاسملو خواست و اهداف دموکرات را چنین بیان میکند: ((خلق کرد فقط خودمختاری میخواد...)) (2) هرچند سخن وی مسلماً شامل همه مردم کرد نمی‌شد، اما مساله مهم اینست که او در اینجا از خلق کرد صحبت می‌کند ولی بعداً این خودمختاری طلبی را که اصولاً باید از حاکمیت طلب نماید با ریختن خون مردم بیگناه و مظلوم تورك شیعه شهرهای سولدوز (نقده)، خانا و ... و تلاش جهت ضمیمه نمودن مناطق تورك نشین به جغرافیای تخیلی کردها دنبال می‌نماید و منطقه را با چالشی عظیم و خطرناک مواجه می‌سازد. حال اگر در آنزمان قاسملو خودمختاری می‌خواست باید آنرا از حاکمیت ایران طلب میکرد ولی در ادامه خواهیم دید که وی و یارانش با ایجاد وحشت در غرب آذربایجان و ریختن خون تورکها که خود بزرگترین قربانی در بعد مسائل ملی در ایران هستند بدنبال خواسته های خود بودند و این همان اشتباه بزرگی بود که نهایتاً به شکست دموکرات در غرب آذربایجان انجامید و حتی لطمات جبران ناپذیری را بر دیگر گروههای غیر نظامی هویت گرای آنروز آذربایجان و اعراب و تورکمنها وارد ساخت. شایان ذکر است در آن مقطع زمانی علاوه بر قاسملو که رهبر ملی بخشی از کردها بود، شیخ عزالدین حسینی (امام جمعه وقت سویوق بولاق(مهاباد)) نیز رهبری مذهبی اکراد را در اختیار داشت که با هماهنگی همدیگر فتنه های جنگ قومی - مذهبی در منطقه را روشن نموده بودند و علناً ادعاهای ارضی خود بر نواحی غرب آذربایجان را اعلام میداشتند و کینه های ایندو ملت را فروتنتر میکردند، امری که بیشترین منفعت آنرا شوونیستهای نژادپرست فارس بردند.

پس از اینکه اکراد پادگان ساووج بولاق(مهاباد) را خلع سلاح نمودند و پس از سازماندهی، با لشکری کاملاً مسلح که تعدادشان بیست هزار تن یا حتی بیشتر عنوان شده، جهت برگزاری میتینگ حزبی راه سولدوز(نقده) را در پیش گرفتند! اهالی سولدوز (نقده ایی) که تنها 12 درصد آنرا کردها تشکیل میدادند. حال چرا سولدوز(نقده) محل برگزاری میتینگ انتخاب شده بود، حوالی مهم و تعیین کننده است. آنها در راستای تحقق استقلال کردها عمل می‌کردند اما جغرافیایی که مد نظرشان بود رویایی و تخیلی بنظر میرسید. بدینگونه که آنان همانند شیخ عبیدالله و سیمیتقو و ... دچار ((اشتباه شدید استراتژیک)) شده بودند و بدون عبرت گرفتن از گذشته، بازهم با روشی مسلحانه و زورگویانه و تجاوزگرانه ادعاهای کذابی ارضی خود را بر غرب آذربایجان عنوان نموده بودند لذا به گفته "چمران" ((سولدوز(نقده) دروازه آذربایجان است و برای وصول به اشنویه، جلدیان و پیرانشهر حیاتی است و برای نفوذ به آذربایجان، سیطره بر سولدوز(نقده) ضروری بود.)) (3) با این اوصاف دلیل حمله به سولدوز(نقده) مشخص میشود.

در جریان ورود اکراد مسلح به سولدوز، تورکها که به نیت پلیدی و روحیات طمع کارانه اکراد افراطی آگاه بودند جهت جلوگیری از ایجاد حساسیت و تنش و خونریزی سعی در متقاعد ساختن سران حزب جهت برگزاری میتینگ در نقطه ایی دیگر می‌نمایند. "ابریشمی" در کتاب "مساله کرد در خاورمیانه" می‌نویسد: ((برخی از آدمهای محترم و روحانیون تورك آمدند پا در میانی کردند، با دفتر حزب تماس گرفتند (بعدها بلوریان مطلب را تایید میکند) بلکه این مراسم مسلحانه برگزار نشود. کما اینکه بلوریان تایید می‌کند و می‌نویسد: ترکهای سولدوز نامه ایی به حزب می‌نویسند و می‌گویند ترکهای سولدوز از این اقدام شما ناراضی اند و نمی‌خواهند شما به صورت مسلحانه اقدام به برگزاری مراسم بکنید و پیشنهاد می‌کنند که این مراسم در کنار شهر برگزار شود.)) (4)

اما این اقدام مردم شهر بی فایده بود و حتی "قاسملو" و "ملا صلاح" (روحانی وقت اکراد سولدوز) در تماس با ریش سفیدان شهر، تخلیه و تسلیم شهر را خواستار می‌شوند! که البته با پاسخهای قاطع و شجاعانه ریش سفیدان شهر مواجه می‌شوند. بهرروی کردها وارد سولدوز شده و در استادیوم ورزشی شهر جمع میگردند. در این هنگام با شلیک گلوله ایی، کردهای تا دندان مسلح به خیابانهای شهر ریخته و شروع به شلیک بطرف مردم بیگناه تورك و کشتار آنان مینمایند. مردم بی دفاع ولی غیرتمند و جسور سولدوز بجای فرار و تسلیم شهر به لشکر یاغیان کرد، با محدود اسلحه های که در اختیار داشتند از خود و خانواده و ناموس شخصی و ملی شان و وطن خود دفاع می‌کنند گفته میشود شمار سلاح های تورکها تنها 400 یا 500 قبضه اسلحه کمربندی یا سبک جنگی بود و اکراد با لشکری 20 هزار نفری با تمامی ادوات جنگی اعم از تانگ، توپ، مسلسل و ... به سولدوز هجوم آورده بودند. مردم شهر بوسیله حدود 400 قبضه اسلحه سبک و در اختیار گرفتن "قالا باشی" (تپه ایی در وسط شهر) و بام ساختمانهای خیابان امام بر شهر مسلط میشوند و تعداد کثیری از یاغیان کرد کشته میشوند و عده زیادی از اکراد نیز بنا بر سنت اجدادشان متواری میشوند. اما کثرت اکراد مسلح و قلت سلاح در بین ترکها باعث میشود که تعداد زیادی از زنان و کودکان و مردم بیگناه و مظلوم سولدوز قربانی آرزوهای تخیلی اکراد افراطی شده و در خون خود بغلطند. بهمین جهت پس از 3 روز از شروع جنگ، "حجت الاسلام حسنی" (امام جمعه وقت اورمو) پس از دادن يك اطلاعیه رادیویی و دعوت از مردم جهت دفع فتنه اکراد، بهمراه نیروهای مردمی از اورمو وارد سولدوز میشوند و پس از 4 روز جنگ خونین و کشته شدن تعداد زیادی از مردم و نیز اکراد متجاوز، اکراد بازهم بنا بر سنت دیرینه شان فراری شده و سپاه عظیم آنها با شکست مفتضحانه و حقیرانه خود برای چندی متلاشی میشود.

در خصوص جنایات اسفناک دموکراتها در آن يك هفته "حسنى" میگوید: ((فردای آنروز ظهر بود که من از دو خانه دیدن کردم که در یکی از آنها یازده نفر را سر بریده بودند که از دیدن آنها خیلی ناراحت شدم. مثلاً سر دخترک 3 ساله ایی را بریده بودند و با سه سیخ به سینه مادر 23 ساله اش چسبانده بودند. پیرمرد و پیرزن هم بین آنها بود. 22 نفر دیگر

را هم در جایی دیگر با طناب اعدام کرده بودند. در خانه ایی دیگر جوانی را با تبر قطعه - قطعه کرده بودند. عاملین این جنایتها کسانی بودند که ادعای دموکرات بودن داشتند.)) (5)

بهر حال اکراد افراطی اینبار نیز اشتباه بزرگی را مرتکب شدند. آنان با قتل عام و کشتار مردم بی دفاع تفکرات و ایده های شوم خود را بیش از پیش نمایانتر ساختند. جنگ سولدوز با مقاومت دلیرانه اهالی شهر و نیروهای کمکی، باتلاقی شد برای اکرادی که در اصل قسمتهای غربی آذربایجان را مورد هدف قرار داده بودند، هرچند که دفع این فتنه برای مردم دلاور خطه سولدوز هزینه ها و تلفات سنگینی را در بر داشت.

حادثه دوم در سولدوز زمانی رخ داد که جوانمردان اهل سولدوز به فرماندهی شهید گرانقدر "سید جعفر طاهری" (فرمانده وقت جوانمردان سولدوز) جهت دفاع و حفاظت از پادگان جلدیان (در 15 کیلومتری جاده سولدوز به خانای «پیرانشهر») در برابر تهاجم و غارت اکراد مامور حفاظت از آنجا شده بودند. گروه 18 نفره از این سربازان دلیر ترک آذربایجان در یکی از روزها که از جلدیان به سولدوز باز میگشتند، در حوالی روستای کردنشین "قارنا" مورد حمله غیر منتظره اکراد واقع شدند و اکراد همه آنها را قتل عام و شهید کردند تنها یک نفر از آنان بنام (خ.پ) زخمی شده و خود را به سولدوز رسانید و مردم شهر را از جنایت صورت گرفته مطلع نمود. گروههایی از مردم شهر به محل فاجعه عزیمت کردند و با دیدن اجساد جوانان صادق و پاک خود که گناهی جز دفاع از خاک مقدس آذربایجان نداشتند، به عاملان این جنایت حمله نموده و آنها را به سزای عمل خود رساندند. متأسفانه مساله قارنا از جانب اکراد افراطی بصورتی تحریف شده و یکطرفه بیان میشود، یعنی آنان فقط قسمت دوم این فاجعه یعنی حمله گروههایی از مردم به قارنا را مورد توجه قرار میدهند و قسمت اول و اصلی چنین فاجعه ایی یعنی به شهادت رساندن 17 تن از جوانان رشید سولدوز بوسیله اکراد را که دلیل حمله مردم به قارنا بود را اصلاً بزبان نمی آورند! البته در مساله قارنا باید خیلی از مسائل را در نظر داشت، مخصوصاً اینکه مگر نه این بود که نامنی و کشتار جاری در منطقه حاصل تلاشهای اکراد جهت استقلال کردها و تجزیه آذربایجان و ضمیمه نمودن اراضی غربی آن بخاک تخیلی کردها بود و مردم تورک نیز همیشه در این جریانات در حالت و موضعی دفاعی قرار داشتند و طبیعتاً در مقابل متجاوز، از خانه و کاشانه و سرزمین آبا و اجدادی و ناموس خود دفاع میکردند؟

بهر صورت حمله به سولدوز و اشتباه صورت گرفته توسط اکثریت قریب به اتفاق رهبران سیاسی کردها مورد پذیرش میباشد. ((بعدها" عبدالله حسن زاده" دبیرکل وقت حزب دموکرات در جلد اول کتاب "نیم قرن مبارزه" بیان میکند که در فاجعه سولدوز، رهبران حزب سهل انگاری کردند و در دام خطرناکی افتادند.)) (6)

اما پس از سرکوب فتنه اکراد در سولدوز، آندسته از اکراد ساکن سولدوز که فراری شده بودند به شهر باز میگردند. مردم سولدوز آنان را پذیرفته و چشم خود را به خیانتها، کشتارها و غارتهای صورت گرفته می بندند؟! و سیاستی که متضمن امنیت منطقه باشد را اتخاذ میکنند. هرچند که کردها هیچگاه چنین سیاستی را در شهرهای دیگر همانند "خانای" (پیرانشهر فعلی) پیشه خود نکردند بگونه ایی که خیل عظیمی از تورکهای ساکن آنجا که اموالشان بوسیله اکراد غارت شده بود و جانیشان نیز در معرض خطر بود به شهرهای دیگر مهاجرت اجباری نمودند ولی آنان هیچگاه اجازه بازگشت به شهر و دیار خود را نیافتند و ترکیب جمعیتی خانای تغییر بزرگ و کاملاً محسوسی نمود و شمار اکراد آن شهر فزونی یافت.

پس از جنگ سولدوز و جریانات شهرهای کردنشین استان کردستان که البته در حوصله این مقال نمی گنجد، و با توجه به شروع جنگ 8 ساله ایران - عراق و تشکیل قرارگاه حمزه سیدالشهداء که بوسیله جوانان ترک آذربایجانی تشکیل شده بود و متعاقب آن درگیریهای شدید بین نیروهای دموکرات و کومله ((در سال 1360 پایگاههای اصلی حزب دموکرات به خاک عراق منتقل شد.)) (7) ولی این به معنای دفع کامل فتنه اکراد نبود، چراکه آنان تا سالهای پایانی جنگ، بصورت مسلحانه در منطقه غرب آذربایجان حاضر بودند و در این مدت علاوه بر راهزنی و غارت روستاها و به اسارت گرفتن مردم عادی، ترور افسران و حتی سربازان ژاندارمری و سپاهی با شدت فراوانی در جریان بود که شاید فاجعه قتل عام تمامی سربازان ژاندارمری و سپاهیان مستقر در سه راهی "لار له" (دارلک) و مثله نمودن ایشان در تاریخ 22 اردیبهشت 1360 معروفترین آنها باشد که "شهید امینی" نیز در این کشتار وحشیانه به همراه دیگر جوانان غیرتمند ترک آذربایجان بشهادت رسیدند. حال معلوم نبود که آنان دنبال چه بودند، اگر با حکومت جمهوری اسلامی مشکل داشتند پس چرا مردم ترک غرب آذربایجان را ناجوانمردانه قتل و غارت میکردند و مشکلات سیاسی خود را به این مردم مظلوم تعمیم میدادند؟ کما اینکه آنان با وحشیگریها و سیاستهای ضد بشری خود علاوه بر ایجاد ناامنی شدید در منطقه، فرصتهای سرمایه گذاری بخش دولتی را در منطقه گرفتند (یا حداقل بهانه دست دولت دادند) و نیز باعث فراری شدن سرمایه داران و کوچ اجباری تعداد کثیری از اهالی غرب آذربایجان گردیدند که خود بحث درازی دارد.

درسهایی که باید از جنگ سولدوز آموخت:

اولاً: جنگ سولدوز ما را در شناختن نیت و اهداف و ماهیت واقعی اکراد افراطی کمک میکند. چه کودکان و زنان و مردانی بی دفاع و بیگناه که قربانی آرزوهای خیالی و تجاوزگرانه اکراد شده اند. شایان ذکر است در آن مقطع زمانی تمامی جنایات در زمان رهبری قاسملو صورت گرفته اند.

ثانیاً: اگر امروز مردم دلاور و غیرتمند سولدوز که میتوان آنها را ((سمیل استقامت و غیرت)) آذربایجان دانست، در مقابل اکراد آگاهانه و قاطعانه ایستاده اند، دلایل اینست که در جنگ با اکراد این خود مردم بودند که با تشکیل هسته های

مقاومت، منطقه را و به عبارتی صحیحتر آذربایجان را نجات دادند و منتظر نیروهای تهران که یا بیایند یا نیایند نشدند. و امروز نیز این خود مردم هستند که جدای از سیاستهای حاکمیت، در برابر متجاوزان کرد و ادعاهای واهی آنها ایستاده اند و اکراد در سولدوز کاری نمیتوانند بکنند.

ثالثاً: در جنگ سولدوز تنها اشتباهی که باز از روحیه بیش از حد مهربان و یا به عبارتی بهتر مهربانی های بی مورد ما سرچشمه میگیرد اینست که پس از جنگ سولدوز اکراد ساکن سولدوز به شهرهایی نظیر ساووج بولاق(مهاباد) و... فرار کردند، اینها کسانی بودند که حزب دموکرات کردستان را در رسیدن به نیاتش در نقده یاری داده بودند و در کشتارها و غارتها فعالیت اساسی داشتند، ولی مردم سولدوز پس از چند ماه از جنگ آنها را به شهر بازگرداندند؟! و چشم خود را بر خیانت ها و جنایتهای آنها بستند و این اشتباهی بزرگ و سؤال برانگیز بود.

متأسفانه از این حوادث نه مردم ترك آذربایجان و نه مسئولین انقلاب درس های لازم را نگرفتند و اکراد با استفاده از مهربانی اهالی و غفلت مسئولین؟ با پول های کثیف ناشی از انواع قاچاق به خرید زمین ، باغ و مناطق مسکونی پرداخته و با کمک های تشکیلات اقلیم کردستان عراق هجوم گله وار و مهاجرت کاملاً سازمان یافته به مناطق آذربایجان غربی را با جدیت پیگیر هستند. اگر غفلت مسئولین؟ و خواب اهالی بیش از این ادامه پیدا کند بایستی منتظر فجایع بعدی باشیم .

منبع مقاله: <http://urmulutaymaz.blogfa.com>